

جنگ از همترادان خود شنیده بود و مگاشته است، اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون ایران نوشته و از یوشاک و جنگ ابزارآنان سخن بمیان آورده همه باید از روی سندی باشد که در زیر دست داشته است.

بویژه اینکه مینویسند سرداران این جنگاوران از هر نژاد و سرزمینی که بودند، همه ایرانی بودند و نامهای آنها را نیز یاد کرده است. بیشتر این سرداران از شاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند.

درین نبرد که بزرگترین زد و خورد به استانی بشمار میرود همه مردم امپراتوری پهناور هخامنشی برانگیخته شده بودند:

پارسی و مادی و پارتی و کرگانی و خوارزمی و سغدی و هراتی و بلخی و کابلی و ارمنی و مردمی بشمار از تیره های گوناگون چون سکا و هندی و یونانی نژادان از کرانه های دریا و جزیره های اژه و از نژادهای سامی چون بابلی و آشوری و عرب و فینیقی و از آفریقا چون مصر و حبشه و از نژادهای گوناگون آسیای کوچک و جزایران.

ناگزیر هر گروه ازین رزمیان بآئین مرز و بوم خود، بساز و برک جنگ برخوردار بودند. نخست پارسها با این ابزارها بنبرد برخاستند: بر سر خودی داشتند که *Tiara* خوانده میشود، نیم تنه رنگین آستین دار در برداشتند، زره آهنین آنان مانند پولکهای ماهی ساخته شده، ران بند (ران بان) داشتند، سپر آنان از جگن بافتا شده، ترکش (تیردان) بر آن آویخته، نیزه کوتاه، کمان بزرگ، تیرازی، کاردی بکمر بند بسته که بسوی ران راست آویخته بود پس از آن مادها که همان ابزارهای پارسها را داشتند. ساز و برک خوزیها نیز همانند پارسها بود جز اینکه بجای *Tiara*، خودی بسر داشتند که *Mitra* خوانده میشود.

همچنین کرگانیها مانند پارسها زین ابزار داشتند. آشوریها خود آهنین بسر داشتند و چنان ساخته شده بود که نمی توان گفت که چگونه. آنان را سپر و نیزه و کاردی است همانند مصریها و کرزشان با آهن پرداخته شده بود. بلخیها خودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود. کمان از نی داشتند و بآیین



فریز شوش : سربازان جاویدان هخامنشی



کشور خود از نیزه کوتاه برخوردار بودند . سکاها دستاوی بلند بر سر نهاده کمان ساخت سرزمین خودشان و تیرزینی هم داشتند. هندوان جامه پنبه‌ای بر تن کرده و بنیزه و تیری، هر دو از نی برخوردار بودند ، نوک تیرشان آهنین بود . هراتیها را کمانی بود مانند کمان مادیها و ابزارهای دیگرشان با ابزارهای بلخیه تفاوتی نداشت . یسارتها و خوارزمیهها و سفدیها و کنداریها ( منخرنه و بلوچستان ) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که ، بلخیهها را کاسیهها (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان از نی بود ، ساخت سرزمین خودشان . زرنگیها (سیستانیهها) موزه بلندی بیا داشتند که تا هزارنوی آنان میرسید. سازوبرگ جنگی آنها کمان و نیزه مادی بود . جنگاورانی از خاک افغان نیم تنه چرمین بتن کرده کمان و کار داشتند. جنگاورانی از مردم کرانه کرمان و مکران (۲) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان ، جنگ ابزار با خود داشتند .

عربها جامه فراخی پوشیده ، دامن بکمر بسته ، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند . حبشیهها پوست پلنگ و پوست شیر در بر کرده ، کمان بلندی داشتند که از شاخه يك گونه درخت خرما ساخته شده بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی ، نوک تیرهای آنان بجای آهن از سنگ تیز شده بود، آنها نکه میتوانستند با آن روی نکین ( مهر ) کنده گری ( حکاکی ) کنند ؛ آنان را نیزه‌ای هم بود که در سر آن شاخ تیز شده گوزن ، پیوسته بودند گرزهای آنان از آهن روپوشی داشت در پهنه کارزار به نیمی از تن خود کج میمالیدند و به نیمی دیگر گل خرا .

گروه دیگری از آنان که حبشیههای شرقی خوانده میشوند، در سازوبرگ جنگی چون هندیهها بودند، جز اینکه روی سرشان بجای خود یا کلاه، پوست کله اسب که با گوشها ویال کنده شده، دیده میشود، آن گوشهارا راست نگاه داشته و آن یال نیز به چینه همانند بود .

مردم لوبیه ( LIBYA ) جامه چرمین به تن و نیزه بدست داشتند . هرودت پس از آن از گروههای دیگر لشکریان خشیارشن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچک و جزیره های دریای اژه هستند و از این ابزارهای هریک از آنان سخن میدارد. همه این جنگاوران را درین گفتار آوردن، سخن را بدرزا خواهد کشاند، شاید هم چندان سودمند نباشد، زیرا جنگ ابزار بسیاری از آنان یکی است، آنچنانکه خود گوید: سازوبرگ مردم لیدیا در آسیای کوچک [در پارسی باستان سپردا Sardis = Sparda] مانند جنگاوران یونانی نژادانی است که در میان لشکریان ایران بودند؛ گروهی از این لشکریان که از جزیره های دریای سرخ بودند در پوشاک و ابزار جنگ، همانند ماها بودند هرودت درباره ۸۵ از بخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان گوناگون خشیارشن از یک دسته ازین سپاهیان نام میبرد که از سرزمین هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گوید اینان کمندافکنان چیر دست اند. در اوستایی که امروزه در دست داریم به واژه کمند و کمندافکن بر نمی خوریم، این است که در اینجا از این رزمیان ایرانی یاد میکنیم: بگفته نویسنده یونانی گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان Sagartin - Sagartia - Asagartia) که شجانه پیشه اند و با ایرانیان هم نژاد و هم زبان اند، هشت هزار سوار بجنگ فرستادند، اینان خود پولادین یا آهنین ندارند، جنگ ابزارشان کارداست و بس و دیگر ریسمانی (کمند) دارند که از رشته چرمین بهم بافته شده. اینان در پیکار همینکه به ماورد خود نزدیک شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب و یا سوار اندازند و بسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار در پیچ و خم کمندشان جان بسپارد.

واژه کمند در پهلوی و پارسی یکی است و این زین ابزاری است که در روز کارزار بکار میرفته و بسا هم دامیاران از برای شکار جانوری بکار میبردند. گویند گان ما کیسوی دلدار را به کمند همانند کنند:

فریدون چو بشنید ناسود دیر	کمندی بیار است از چرم شیر
به بندی به بستش دودست و میان	که نگشاید آن بند پیل زبان
	فردوسی

ای زلف تو هر خمی کمندی چشمت بگرشمه چشم بندی

سعدی

کمندی من از زلف بر سازمش نترسم بگردن در اندازمش

گراورا کمندی بود ماه گیر مرام کمندی بود شاه گیر

نظامی

کز نفون در کتاب خود که لشکر کشی (Anabasis) خوانده شده ، بسا از جنگ ابزارهای لشکریان کوروش کوچک و لشکریان همآوردش اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) یاد میکند چنانکه میدانیم در سر تاج و تخت هخامنشیان میان این دو برادر جنگ در گرفت . کوروش کوچک که فرمانروای آسیای کوچک بود ، در میان لشکریان بومی و ایرانی خود ، سیزده هزار جنگاور مزدور یونانی هم داشت . کوروش در سوم سپتامبر ۴۰۱ پیش از میلاد درین پیکار در کوناخا - Kunaxa کشته شد در نزدیکی شهر بابل که امروزه آنجا را خان اسکندریه خوانند و سردار لشکریان یونانی وی بنام کلئارخس Klearchos نیز فرمان چیشتر قرنه Cilhratarnah ( Tissaphernes ) که یکی از سرداران اردشیر دوم بود نیز کشته شد . پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند ، کز نفون Xenophon را بر داری خود برگزیدند ، بر داری اوست که ده هزار یونانی توانستند خود را به ترسوس برسانند و از آنجا راه مرز بوم خود پیش گیرند کتاب اناباسیس که باز گشت ده هزار ، خوانده میشود نوشته خود این سردار آتنی است و آنچه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سر زمینهای شاهنشاهی ایران دیده ، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش آمدهای این ستیزه است ، این است که کتاب بسیار سودمندی است . اما کتاب دیگر او که کورشنامه ( Cyropaedia ) خوانده میشود ارزش تاریخی ندارد . داستانی است که کوروش بزرگ فرمان آنست .

کز نفون در سخن از لشکریان دو برادر همآورد بسا از ابزارهای جنگی این دو گروه یاد میکند ، ناگزیر بسیاری ازین سازو برگها همان است که در هرودت ، در سخن از لشکر کشی خشیارشن بسوی یونان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها درخور یادآوری است این است که هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود، دسته سنگ انداز یا فلاخن دار داشتند گروه‌های (گلوله‌های) فلاخن گروهی از آنان از سنگ و گروهی دیگر از فلز بود. فلاخن جنگ ابزاری است که در اوستا هم یاد شده و از آن سخن خواهم داشت و بسا کز نفون در جنگ و گریز یونانیان از این جنگ ابزار یاد میکند.

و دیگر از این ابزارها که کز نفون یاد میکند ( در بخش یکم فصل ۸ ) داس است. گوید آنگاه که کورش به پهنه کارزار درآمد در سر لشکریان خود که همه از خود و زره و ران بان برخوردار بودند و اسبها نیز برگستوان و سینه پوش داشتند، کورش یگانه سواری بود که سر برهنه بشکاپو درآمد.

پیشاپیش لشکریان پادشاه اردشیر، گردونهای جنگی بجنبش درآمدند باین گردونها از چپ و راست و پایین داسهایی پیوسته بودند که در کارزار دشمنان را درو میکرد. این ابزار سهمگین که داس یا دهره باشد در اوستا در میان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه در فرهنگهای سانسکریت داترا *dāitra* بهمان معنی که دهره و داس در فارسی دارد، گرفته شده است.

در مقدمه‌الادب زمخشری (۶۶۷-۵۳۸) و همزمان او، المیدانی در کتاب *السامی فی الاسامی* که هر دو فصل بسیار مفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نامهای جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچکدام از آنها ندیدم که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط يك دو فرهنگ فارسی، دهره را يك گونه شمشیر یاد کرده اند مثلاً در *مجمع الفرس* جلد دوم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که بساطور ماند و دسته بر آن نشانند اما در سامی مسطور است که دهره شمشیر است کوچک که هر دو طرف آن تیز باشد و سرش باریک باشد همچو سنان نیزه. در سامی که خود نگاه کردم چنین چیزی گفته نشده است و هیچ دیده نشده که پیشینیان

واژه دهره یا داس را جز همان معنی که دارد و آن ابزار دروگری است بمعنی دیگر گرفته باشند.

یکی مرد با تیز داسی بزرگ      سوی مرغزار اندر آید سترگ  
همی بدرد آن گیاه خشک و تر      نه بردارد او هیچ از آن کار سر  
(شاهنامه چات مسکو جلد یکم ص ۲۱۹)

چو گوری بودم اندر مرغزاران      ندیدم دام و داس دامیاران  
تو بودی دامیار و داسدارم      نهادی دام و داس بر کنارم

فخرالدین کرگانی در ویس و رامین

دیگر از نوشته های باستانی که چند زین ابزار باهم در آنها یاد شده نامه پازند مینو خرد است. ازین نامه بسیار گرانها و سودمند متن پازند و پهلوی و سانسکریت هر سه را در دست داریم.

بیگمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اما آن متن پهلوی که یاد کاری از روزگار سانیان بود از دست رفت و پس از چندی از روی متن پازند، يك متن پهلوی فراهم گردیده است این کار ناگزیر پس از تاخت و تاز تازیان انجام گرفت. روز کاری که زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی این نامه خود گویاست که دیگر زبان رایجی نبوده و يك گونه ساختگی در آن هویدا است و لغزشهای فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به فریوسنگ پسردهاول Dhaval باز خوانده شده و او دستور نامور دانشمند پارسیان هند بود، در پایان سده دو ازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همانجایی که نخستین دسته مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها بایران باراقامت افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهنسال سانسکریت زیاتر در همگانی نبود.

نامه های بسیاری ازین زین ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی یکی است. و خود زبان پازند باندازه ای بزبان کنونی ما نزدیک است که چندان نیازمند تغییری در آن نیستیم. فرگرد ۴۳ مینو خرد که در آن برخی ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده بافندك تغییری این است:



پرسید دانای مینو خرد ، چگون هر مزوامشا سپندان و بهشت خوشبوی  
 [هوبوی] خرم [هورام] را فزونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید  
 (دروند) و دیوان را ستوه کردن و از دوزخ بدبوی [دش کند] و تاریک رستن  
 چون شاید ؟ مینو خرد پاسخ کرد : هر مز و خدای و امشاشپندان و بهشت خوشبوی  
 و خرم از آن خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان ستوه کردن و از دوزخ تاریک  
 بدبوی رستن ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیبان خود کنند و مینوی زین  
 ابزاری همانند زره گردی به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی  
 سپاسداری را همانند گرز (وزرا Vazra) و مینوی بندگی (فروتنی) را  
 همانند کمان و مینوی رادی همانند تیر و مینوی پیماننداری را همانند نیزه و  
 مینوی بخشایشی (کوشش) را همانند بازوبان (اچدست) سازند و به مینوی بهره  
 (بخت) پناه برند

باین آیین به بهشت و پیش گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن  
 شاید در میان این واژه ها واژه اچدست، که به بازوبان یا انگه بان بازو و دست  
 گردانیدیم در زبان فارسی ما بجای نمانده اما شك نیست که در متن پازند  
 اچدست، همان ابزاری است که دست را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد  
 بویژه تیراندازان را . در متن سانسکریت مینو خرد که یاد کردیم ، این واژه  
 گردانیده شده به هستا و لمبین hastāvalambī. و در همه فرهنگهای سانسکریت  
 واژه های hastāvalamba و hastāvāpi بهمین معنی یاد گردیده است

در میان اینگونه نامه های کهنسال که در آنها نامهای برخی از جنگ  
 ابزارها باهم آمده باشد ، ارداویر افنامه در خور یادآوری است  
 چنانکه میدانیم درین نامه بهلوی ازین سخن رفته که ارداویراف پارسا  
 و پالک از برای تماشای بهشت و همستکان (برزخ) و دوزخ بر اهنمایی ایزد سروش  
 و ایزد آذر به جهان دیگر شتافت و آنچه دید که چگونه نیکو کاران بیاداش  
 رسیده از بخشایش خداوند کار بهره ورنند و گناهکاران که برنج و شکنج  
 اندرند ، همه را پس از بازگشت به جهانیان رسانید ، در فر کرد ۱۴ آن نامه آمده  
 روانهای سه گروه از مردم را که پیشوایان و کشاورزان باشند در بهشت دیدم.....

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) از بهترین رامش و خوشی بر خوردار بودند  
جامه شاهانه بر تن داشته و زین ابزار زرین این گردان که بگوهرها درنشانده  
بود میدرخشید. ران پوش (رانین) آنان بسیار شکوهنده بود؛ توانایی و  
پیروزی از همه هویدا بود.

در تاریخ حمزة اصفهانی که در سال ۳۶۰ در گذشت در سخن از پادشاهان  
ساسانی، نشانی که هر يك از آنان برای خود برگزیده بودند و رنگ تاج و  
شلوار برگزیده آنان را یکایک یاد میکند و چندین بار آورده که آنچه مینویسد  
از کتاب خود ملوک بنی ساسان است.<sup>۱</sup> ناگزیر این کتاب همان است که  
معهودی از آن نام میبرد.

معهودی در کتاب خود التنبیه گوید: من در سال ۳۰۳ در اصطخر، سرزمین  
فارس نزدیکی از خاندان بزرگ و آزاده، نامه بزرگی دیدم که در آن بسیاری  
از دانش ایرانیان و کارنامه پادشاهان آنان و بناهای آنان و سیاست آنان سخن  
میرفت... در آن تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی دیده میشد که بیست  
و پنج تن از آنان مرد بودند و دوتن زن. این تصویرها از روزهای آخر  
زندگانی شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. در آن تصویرها جامه و  
تاج و ریش و قیافه چهر هر يك نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ نشان  
میداد، ایستاده بود و اگر در انجام کار کشوری بود، نشسته بود. این نامه  
در گنجینه‌ای نگاهداری میشد.

معهودی باز گوید: رونوشتی ازین نامه در نیمه ماه جمادی الثانی ۱۱۳ از  
پهلوی بعربی گردانیده شده از برای هشام بن عبدالملک بن مروان. تصویرها  
با رنگهای شکفتانگیز نکارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا  
نمیشود، همه از زر و سیم محلول و مس مسحوق شده بود. کاغذش آنچنان زیبا  
و نازک بود که نتوانستم دریابم، کاغذ است یا پوست آهو. معهودی در پایان  
گوید: دفکان اول ملوکهم فیه اردشیر شماره فی صورته احمر مد نروسراویله

---

۱ نگاه کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلین ۱۳۴۰ هجری

لون السماء وتاجه اخضر في ذهب بيده رمح و هو قائم و آخر هم يزدجرد بن  
شهریار بن کسری ابرو یز شماره اخضر موشی و سر او یله موشی لون السماء و تاجه  
احمر قائم بیده رمح معتمد علی سیفه،<sup>۲</sup>

در تاریخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جز  
اینکه درباره تاج یزدگرد افزوده دارد: «و خفا فهم کلهم احمر» .  
در کتاب مجمل التواریخ که در سال ۵۲۰ نوشته شده، آنچه درباره ساسانیان  
آمده همان است که در تاریخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از  
کتاب صور ملوک بنی ساسان، است .

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و مجمل اندک تفاوتی است،  
این است که همان فارسی مجمل را آنچه را که هست در اینجا میآوریم<sup>۳</sup> :  
«اردشیر بابکان، پیراهن او بدینارها بود (زربفت) و شلوار آسمان گون و تاج  
سبز درزر و نیزه قایم در دست .

شاپور، پیراهن آسمان گون و شلوار وشی (کلدار، بانقش و نگار) و  
تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته .

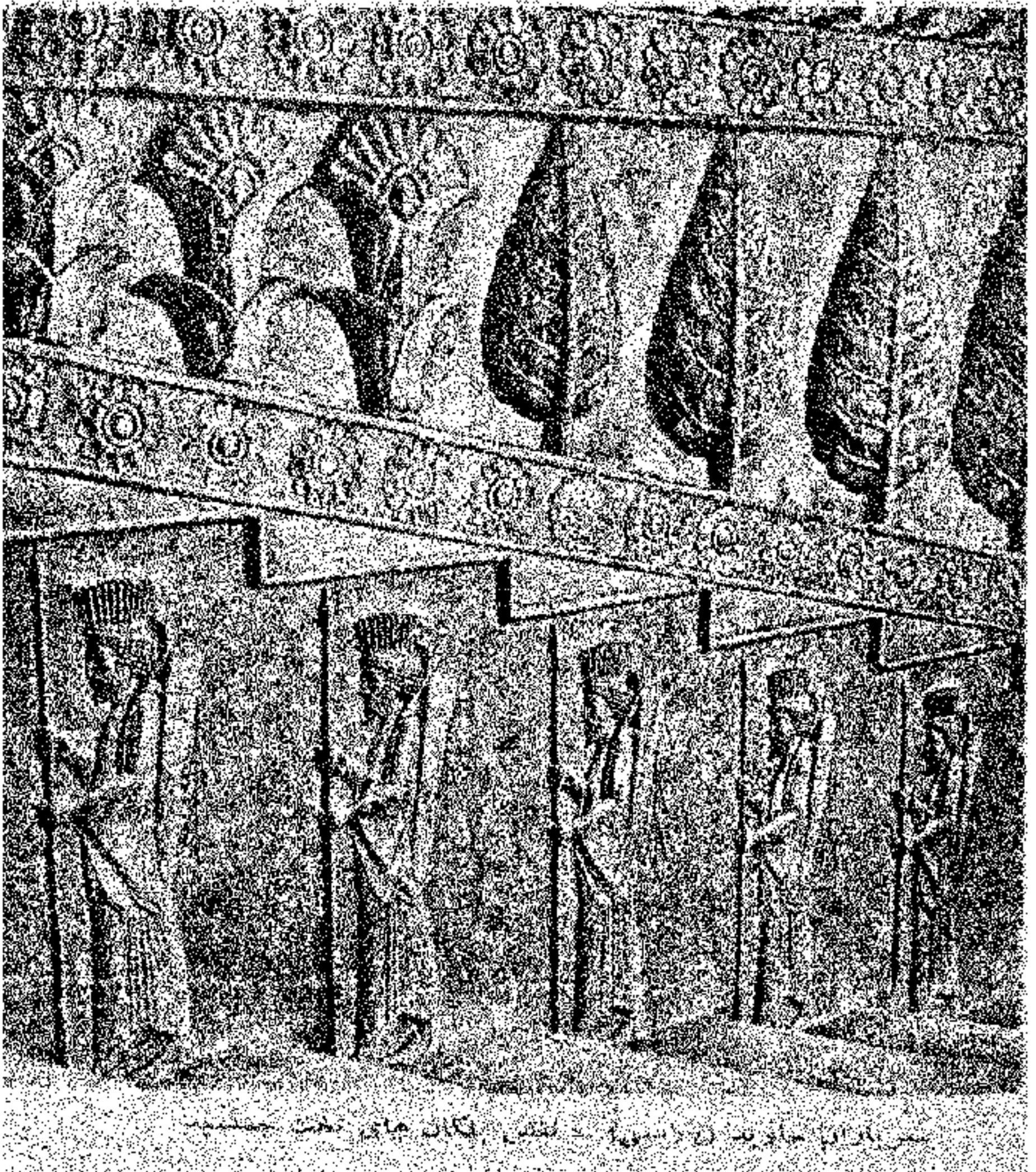
هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار سبز و تاج سبز در زر داشت  
[اندر دست] راست نیزه و اندر چپ سپر .

بهرام، با پیرهن سرخ و شلوار سرخ و تاج آسمان گون، اندر دست راست  
نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چسبیده .

بهرام الثانی، پسر بهرام بن هرمزد بود، بصورت او نگاشته با پیراهنی  
وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان گون [میان] دوشرفه (کنگره) زرین  
بر سریر نشسته و کمائی بر زه کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر  
اندر چپ گرفته .

۲ نگاه کنید به التنبیه والاعراف چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۹۲ - ۹۳

۳- ص ۳۲ تا ص ۳۸





بهرام الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان گون بود است باشلوار سرخ  
بر سر بر نشسته و بر شمشیر تکیه زده و تاج اوسبزمیان دوشرف زر اندر ساخته.  
فرسه بن بهرام نرسی نیز گویند، پیراهنش وشی سرخ بود و شلوار وشی  
بر لون آسمان، بر پای استاره نگاشته است، با تاج سرخ و بهر دو دست بر شمشیر  
فرو چفسیده.

هرمزد پسر نرسی، پیراهن سرخ وشی باشلوار آسمان گون و تاج سبز بر  
سر نهاده و بهر دو دست تکیه بر شمشیر زده.

شاپور پسر این هرمزد بود و او را عرب ذوالا کتاف لقب کردند و پارسیان  
او را شاپور هویه سنبا خواندندی، پیراهن او مورد بود وشی، شلوار سرخ وشی  
بر تخت نشسته بر زینی اندر دست و تاج بلون آسمان بزر منقش بر نگه اندر  
میان دو شرفه زر، و صورت ماه بر سر نگاشته.

اردشیر پسر هرمزد بن نرسی، پیراهن او آسمان گون بود و شی بدینار  
ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و بچپ اندر شمشیر بود بدان چفسیده و  
تاج سرخ بر سر نهاده.

شاپور بن شاپور، پسر شاپور ذوالا کتاف، در کتاب صور پیراهن او وشی  
سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوار آسمان رنگ، تاج میان دو شرفه زر  
اندر برنگ سبز، ایستاده نگاشته است، قضیبی آهن صورت مرغی بر سرش بدست  
راست و بدست چپ بر قهقه شمشیر فراخمیده.

بهرام بن شاپور و او را کرمان شاه خواندندی، تاج اوسبزم گوید، در میان  
سه شرفه زر و پیراهن آسمان گون و شلوار وشی کرده، بدست راست اندر  
نیزه و بدست چپ بر شمشیر فراخمیده.

یزدگرد پسر بهرام بود پارسیان او را بزه گر خواندند، پیراهن او سرخ  
بود و شلوار بلون آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندر دست.

---

۱- بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نکاشتست و شلوار  
سبزوشی و گرز اندر دست .

یزدجرد پسر بهرام گور و او را یزد کرد فرم خوانند، پیراهن سبزداشت  
و شلواروشی سیاه رنگها با زر و تاج و آسمان رنگ برتخت نشسته و تکیه  
زده بر تیغ .

فیروز پسر یزد گرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نکاشتست و شلوار  
آسمان گون بزروشی کرده و تاج هم بدین رنگ، برتخت نشسته نیزه اندر  
دست گرفته .

بلاش پسر فیروز بود، پیراهن سرخ داشت و شلوار با سیاهی و سفیدی  
بهم آمیخته، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته .

قباد پسر فیروز بودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی و سفیدی آمیخته  
و شلوار سرخ و تاج سبز برتخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

کسری نوشروان، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب  
فدشخوار گر شاه گفتندی بروزگار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود

و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و گر تام پشتها. پیراهن اوسفید بود برنکها  
آمیخته ووشی کرده و شلوار آسمان رنگ، برتخت نشسته و برشمشیر فراخمیده.

هرمزد پسر نوشروان، پیراهنوشی سرخ داشت و شلوار آسمان گون بود  
با تاج سبز برتخت نشسته بدست راست اندر گریزی داشت و چپ برقبضه تیغ

نهاده .

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز

خواندندی، پیراهن موردوشی داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه

در دست .

شیرویه پسر کسری پرویز واصل نام (او) قباد بود .. و اندر کتاب صورت  
آل ساسان گوید: پیراهن اووشی سرخ داشت و شلوار آسمان رنگ و تاج سبز  
بر پای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بود و کودک، پیراهن آسمان گون داشت و تاج سرخ،  
بر پای ایستاده نیز بدست راست و بدیگر دست شمشیر چسبیده.

پوران دخت دختر پرویز بود، پیراهن وشی سبز داشت و شلوار آسمان گون  
و تاج همچنان بر تخت نشسته تبرزینی در دست.

آزرمیدخت خواهر پوران بود، پیراهن او سرخ نکاشتست ملون و شلوار  
آسمان گون و تاج بر سر، بر سریه نشسته، بدست راست تبرزینی و چپ بر  
تیغ تکیه زده.

یزدجرد آخر ملوک عجم پسر شهریار بن کسری پرویز بود، پیراهن وشی  
سرخ داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه اندر دست و بر شمشیر فراخه دیده  
**و همه ملوک بنی ساسان را موزه سرخ بودند.**

آنچنان که دیده میشود پیشتر زین ابزارها و درین دو کتاب تاریخ حمزه  
و مجمل یاد گردیده چون نیزه - سیر - شمشیر - کمان بزه کرده - چوبه -  
تیر - تبرزین - گرز - تیغ و در میان اینها نیزه و شمشیر بیشتر بر گزیده شاهان  
ساسانی بود و در میان رنگها، آسمان کونی یا آسمان رنگ همه رنگهای دیگر  
چون سرخ و سبز و زرد و سفید و سیاه بر تری دارد و باین میماند که رنگ ملی  
آن روز گاران باشد. شکلهای تاج پادشاهان ساسانی در سکه هائی که از آنان  
بجای مانده پیدا است همچنین در کنده گریها و پیکر هائی که از این شاهان



بپادگار مانده ، شکل تاج و درخت آنان نیز دیده میشود اما خبری که از محمودی یاد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهریاران خاندان ساسانی و رنگهای برگزیده تاج و رختشان آنچنان که برشمردیم از تصویر نامه ایست که از همان روز کاران پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است .

دیگر از نامه‌هایی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و در خور یادآوری است تاریخ الامم و الملوك جریر طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستیاری بلعمی انجام یافت . طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمل زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که از انوشروان سخن میدارد گوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بزرگ نام او پاپک ، او فرمان شاه لشکریان را آنچنان که باید بیاراست ، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند .  
دینوری که در آغاز سده سوم هجری زاییده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

---

۱ - نگاه کنید به تاریخ طبری الجزء الاول چاپ قاهره ۵۶۸ - ۵۶۹

و بخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند<sup>۱</sup>

بلعمی که از وزیران دانشمند خاندان شهریار آل سامان بود و در سال ۲۸۲ در گذشت، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت فارسی بلعمی و ساز و برگی را که جنگاوران که بداشتن آنها ناکزیر بودند می‌آویم:

و هر سلاحی تمام باز خواه؛ از هر مردی زره پوشیده و زین او جوشن تمام بار کیمپ و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسب بر گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و سپر و کمری [هر میان و بکمر] اندر عمودی زده آهنین، و پیش کویه زین تبر - زینی فرود آویخته و از پس کویه زین اندر تیردانی اندر اوسی چوبه تیر و از دست چپ کمان دای و اندروی دو کمان، و بر کمائی یک زه و دوزه دیگر؛ تا اگر آن زهها بحرب اندر بگسلد باوی زه بود و بفرمای تا آن دوزه را گرد کند و از خود خود فرود آویز و از پس پشت تا تو بینی کین سلیحها به تسامی دارد...<sup>۲</sup> در شاهنامه این سرداران و شروان؛ بابک موبد خوانده شده:

و را موبدی بود بابک بنام هشیوار و بینادل و شاد کام

و گوید پاپک از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم و کاست با ابزارهایی که باید، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت:

ببندید و خفتان و مغر بخواست	درفش بزرگی در افراشت راست
بدیوان به بابک خرامید شاه	نهاده بر برز آهن کسلاه
فروهشته از ترک رومی زره	زده بر زره بر فراوان گره
یکی گرز گاو پیگر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنک
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزین کمر کرده بند

۱ - نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره، ص ۷۳

۲ - نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳۴۱، ص ۱۰۴۸

برانگیخت اسب و بیفشاردوران بگردن برآورده گرزگران<sup>۱</sup>

گفتیم بسیاری از جنگ ابزارها در اوستا یاد گردیده آنهاست که این نامه کهنسال رامیتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید و این در اوستایی است که ما امروزه در دست داریم و پس از تاخست و تاز تازیان و یورش هفول بیمار سیده است. تا گزیر در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چند جایی که در اوستای کنونی بنامهای این زین ابزارها بر میخوریم این است:

• وندیداد ، فرگرد چهاردهم پارۀ ۹

• فرگرد هفدهم پارۀ ۱۰

• هرزدیشت پارۀ ۱۸-۱۹

• مهریشت پارۀ ۳۹-۴۰

• پارۀ ۱۲۸-۱۳۲

• فروردین یشت پارۀ ۷۱-۷۲

در جاهای دیگر اوستا نیز، پراکنده ، بنام برخی از این ابزارها بر میخوریم . در گزارش پهلوی اوستا که زندخوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی که زبان رایج گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان بوده ، نیز بجای مانده است و پس از اوستا و سنگبسته های هخامنشیان ، گزارش پهلوی اوستا (= زند) کهنترین سندی است که نامهای ساز و برگ جنگاوران ایران را در بردارد . در فرگرد چهاردهم و نندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتنش روا نیست کشت ، از برای توزشن ( کفاره ، جبران ) این گناه باید به اتر با فان ( پیشوایان دینی ) ابزارهایی که از برای ستایش و نیایش بکار آید ، بدهد : چون پنام - خرفستر گن ( حشره کش ) - میزدان - تشت هوم - برس و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای کشت و کار بکار آید بدهد : چون خیش - یوغ بند - گواز و جزاینها و در پارۀ ۹ گفته شده باید بجنکاوران این دوازده زین ابزار را ، بدهد : نخست نیزه ، دوم کارد ( = تیغ ) سوم گرز ، چهارم کمان ، پنجم ترکش باسی تیر آهنین ناوک ،

۱ - نگاه کنید بشاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۳۲۱





ششم فلاخن زه بازو باسی سنگ فلاخن هفتم زره هشتم سپر، نهم کزا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمر و دوازدهم يك جفت رالین (= ران بند).

اینك از هر يك از این زین ابزارها جدا گانه یاد میکنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا با اندازه‌ای که بتوانیم، واژه‌های پارسی باستان و پهلوی آنها را، بیاد خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که در پارۀ نهم از فر کرد (فصل) چهاردهم و نندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshiti خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روزگار هخامنشی است همین واژه در سنگنبشته‌های آنان بکار رفته است. در زبان سانسکریت که خواهر زبانهای اوستایی و پارسی باستان است، Arshiti آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arshitat واژه ارشتی Arshiti آمده و آن نام یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست و در فارسی اشتاد گوئیم و اونیز نگهبان روز بیست و ششم هر ماه است. ارشتات = ارشتی که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshita بمعنی درستی است.

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پارۀ ۹ فر کرد ۱۴ و نندیداد در پارۀ ۹ از فر کرد ۱۷ و نندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر به پر شاهین در نشانده و سنگ، فلاخن یاد گردیده است و در مهر پشت پارۀ ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و در پارۀ های ۳۹-۴۰ همان پشت بازارشتی (= نیزه) با تیر به پر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاخن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پارۀ ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیر و فلاخن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکار رفته در گزارش پهلوی (= زند) که در روزگار ساسانیان انجام گرفته، به ارشت Arshiti گردانیده شده است و در توضیح پارۀ ۹ از فر کرد ۱۴ و نندیداد، افزوده شده نیزك Nêzak و نیزك همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)

واژه نزه Naêza خود جدا گانه در اوستا آمده ، آنچه سانکه در بهرام  
یشت پاره ۳۳ ، اما درینجا بمعنی نوک یا سر سوزن ( سوکا Sukâ ) گرفته شده ،  
نه نیزه .

در پهلوی نیچک بسیار آمده و همین واژه را معرب کرده ، نیزک یا نیزق  
گفته اند و جمع آن نیازک است .

نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله دار است ، ستاره ای که در  
پهلوی موش پر ، شده و در بندهش بکار رفته است .

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود و واژه خشت هم بهمین معنی  
گرفته میشود :

برفتند آنگاه ژوبین و ران ابا جوشن و خشتهای گران

فردوسی

خشت که بمعنی آجر خام است ، در اوستا ایشتیه Ishitya آمده و پیوستگی  
با خشت بمعنی نیزه ندارد .

فاکزیر واژه ژوبین با چوبین یکی است ، چه برخی از جنگ ابزارها  
را با چیزهایی که ساخته میشده نامیده اند .

دانشمندانی گمان برده اند ، نیزه را هم که از منی میساختند ، چنین  
خوانده باشند

از دارو Dâru که در اوستا یک گونه گریزی است ( از واژه دار ، درخت )  
و از عهدنگ که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده میشود در  
سخن از گرز و تیر یاد خواهیم کرد .

گفتیم در پارسی باستان نیزه را ارشتی میگفتند ، در کنده گریهایی که  
از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه و ران بسر میخوریم بویژه  
نیزه و ران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده میشوند و اکنون در موزه لوور  
نگاهداری میشود ، شاهکاری است . ده هزار جنگاوران « جاودانی » که از میان پارسها  
و مادها و خوزیها برگزیده می شدند ، همه نیزه دار و کمانگیر بودند . ( شکل ۳ )  
در سنگنبشته نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو بروو Gaubarva  
او نیزه بر یا ارشتی بر Arshiti-bara داریوش یاد شده است .

